

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشت

بحثي که روز گذشته عنوان کردیم این است که اگر ضامني که بر ذمه‌ي او مثل وجود دارد و باید مثل آن مال تالف را به مضمون له بپردازد، «لم يوجد إلا بأكثر من ثمن المثل» آیا در چنین فرضي شراء براي این ضامن واجب است یا خیر؟ عرض کردیم که مرحوم شیخ مسئله را دو صورت کردند و فرمودند آن جایی که این اکثریت ناشی از ازدیاد قیمت سوقيه است اجماعاً واجب است که این ضامن برود آن را بخرد، يك مالي در ده سال پیش ده هزار تومان بوده، الآن در بازار همان مال موجود است و زیاد هم هست و مردم هم رغبت دارند و می‌خرند، هر کسی هم که الآن می‌خواهد بخرد به صد هزار تومان می‌خرد، از این تعبیر به ازدیاد قیمت سوقيه می‌کنیم، در این فرض ازدیاد قیمت سوقيه مال در بازار موجود است، مردم هم رغبت به خرید دارند و به همین قیمت هم دارند معامله می‌کنند، منتهي قیمتش با قیمت زمان تلف خیلی فرق دارد، زمان تلف این مال ده هزار تومان بوده، الآن صد هزار تومان است. در این فرض شیخ فرمود اجماعاً شراء واجب است و هیچ خلافي هم بین فقها نیست. اما آنچه که مهم است فرض دوم است که در فرض دوم این اکثریت ثمن منشأش ازدیاد قیمت سوقيه نیست، بلکه این مال در بازار کم است، برخی از افراد این مال را دارند و آنهایی که این مال را دارند به قیمتي می‌فروشند که مردم نوعاً نسبت به آن رغبت نمی‌کنند و نمی‌روند این مال را صد هزار تومان از این آدم بخرند! منتهي این آدم به این ضامن می‌گوید چون تو نیاز داری و لازمت هست و چاره نداری من به تو صد هزار تومان می‌فروشم، بحث در این بود که آیا در چنین فرضي که ازدیاد قیمت ربطی به سوق ندارد بلکه اراده‌ي شخصي بايع است و عدم رغبت مردم به خرید این مال است و این مال هم در بازار است، آیا اینجا بر این ضامن خرید این مال به این قیمت واجب است یا خیر؟ عرض کردیم شیخ انصاري باز در همین فرض دوم فتوا دادند فرمودند اقوي وجوب شراء است و دليلي هم که آوردند همان دليلي است که در فرض اول است، در فرض اول غیر از اجماع به مسئله‌ي عموم نص و فتوا تمسک کردند، اینجا مسئله‌ي عموم نص و فتوا را مطرح می‌کنند و نتیجه این می‌شود که شیخ می‌خواهد بگوید ضامن در هر زمانی که مثل در بازار وجود داشت ولو يك مصداق یا دو مصداق، این باید بخرد به هر قیمتي شده به مضمون له بپردازد.

تمسک به قاعده لا ضرر

گفتیم که اینجا سؤال مهمي که مطرح است این است که چرا مرحوم شیخ به قاعده‌ي لا ضرر در اینجا تمسک نکردند، آیا نمی‌توان گفت روي آن تفسیر معروفی که برای لا ضرر وجود دارد، قبلاً ما ذکر کردیم و گفتیم در لا ضرر حدود پنج تفسیر وجود دارد، تفسیر مشهور این است که لا ضرر دلالت دارد بر نفي حکم ضرري، لا ضرر می‌گوید اگر يك حکمي ضرري شد شارع او را جعل نکرده و روي این تفسیر لا ضرر بر همه‌ي احکام اولیه و بر اطلاق ادله‌ي احکام حکومت پیدا می‌کند، اگر يك وجوبي ضرري شد

لا ضرر این وجوب را برمی‌دارد، در ما نحنُ فيه هم همینطور؛ به جناب شیخ عرض می‌کنیم که ما باشیم و اطلاق نصوص و فتاوا، مسئله همینطوری است که شما می‌فرمایید؛ اطلاق نصوص می‌گوید «المثل یضمن بالمثل بأی ثمن کان» هر ثمنی که می‌خواهد باشد، اما قاعده‌ی لاضرر می‌گوید اگر در یک موردی شراء مثل برای ضامن ضرری شد، اینجا وجوب شراء را قاعده‌ی لاضرر برمی‌دارد. مگر شما نمی‌گوئید لاضرر دلالت دارد بر نفی حکم ضرری، این یک وجوب شراء مثل به اکثر من ثمن المثل این یک حکم ضرری است، اگر به ضامن بگوئیم بر تو واجب است بروی مال ده هزار تومانی را به صد هزار تومان بخری، این ضرری است، پس لاضرر بیاید این وجوب را بردارد.

سؤال اصلی این است که چرا مرحوم شیخ این را متعرض نشدند و آیا در ذهن شیخ وجهی بوده بر اینکه در اینجا لاضرر جریان پیدا نمی‌کند یا خیر؟ مرحوم محقق ایروانی (قدس سره) در حاشیه‌ی مکاسب برای این مطلب که چرا شیخ به قاعده‌ی لاضرر در اینجا تمسک نکرده دو تا وجه آوردند و هر دو وجه را مورد مناقشه قرار دادند و آخر نظر شریف ایشان این شده که قاعده‌ی لاضرر در اینجا می‌آید، اگر خرید این مثل برای این ضامن ضرری شد، قاعده‌ی لاضرر می‌گوید واجب نیست بخری. در نتیجه ایشان می‌گوید اگر این چنین شد و قاعده‌ی لاضرر جریان پیدا کرد این مورد یعنی «إذا لم یوجد المثل إلا بأكثر من ثمن المثل» حکمش حکم جایی می‌شود که مثل متعذر است، در جایی که مثل متعذر است یبدلُ إلى القيمة، اینجا هم همینطور بشود [1]. حالا ببینیم کلام مرحوم ایروانی چیست؟ این دو وجهی که ایشان گفته چیست؟ وجه اول [2]: اینکه گفته است لعل که مرحوم شیخ می‌فرماید خود دفع المثل إلى المضمون له که در آن ضرری نیست، در وجوب مثل ضرر وجود ندارد و ضرر در مقدمه‌اش وجود دارد و ببائیم بگوئیم قاعده‌ی لاضرر فقط در آنجایی که خود حکم ضرری است او را برمی‌دارد، اما در جایی که یک حکمی مقدماتی دارد و آن مقدمه و مقدمات ضرری است قاعده‌ی لاضرر این را بر نمی‌دارد، در ما نحنُ فيه شراء المثل بأكثر ضرری است اما او عنوان مقدمه را دارد و لذا اگر خود آن صاحبی که این مثل را دارد، آورد این را هدیه کرد به این ضامن، ضامن هم بردارد به مضمون له بدهد کجایش ضرر وجود دارد؟ در خود وجوب دفع مثل ضرر نیست، ضرر در مقدمات است و اگر در یک جا ضرر در مقدمات شد، بگوئیم قاعده‌ی لاضرر اینجا جریان ندارد. این را باز به یک بیان دیگری عرض کنیم و آن بیان این است که لاضرر در محدوده‌ی احکام شرعی می‌تواند آنها را بردارد مثل لاجرج، لا حرج می‌گوید ما جعل علیکم فی الدین من حرج، یعنی اگر یک حکم شرعی حرجی بود لا حرج برمی‌دارد، در لاضرر هم بگوئیم اگر یک حکم شرعی ضرری بود لاضرر او را برمی‌دارد، اما وجوب مقدمه وجوب عقلی است و شرعی نیست، روی مبنای اینکه بگوئیم مقدمه‌ی واجب واجب نیست، چون در ذهنتان هست بحث اینکه آیا مقدمه‌ی واجب، واجب است یا نه؟

وجوب عقلی که مسلم است دارد! اینکه آیا مقدمه‌ی واجب واجب است یا نه؟ بحث در وجوب شرعی‌اش است، ببائیم بگوئیم مقدمه‌ی واجب، وجوب شرعی ندارد و واجب نیست وقتی وجوب عقلی داشت لاضرر نمی‌تواند در دایره‌ی احکام عقلی وارد شود. این بیان اول برای اینکه چرا قاعده‌ی لاضرر در اینجا جریان ندارد. پس خلاصه‌ی بیان این شد که لاضرر فقط احکام شرعی ضرری را برمی‌دارد برای اینکه لاضرر شارع آورده در محدوده‌ی شرع شارع می‌تواند تصرف کند، اما لاضرر یک حکم ضرری غیر شرعی را بر نمی‌دارد، وجوب مقدمه عنوان عقلی را دارد ولو ضرری است اما این لاضرر این را بر نمی‌دارد. نکته: در کتاب‌های قبل خواندید وقتی نزاع می‌کنند که اگر یک ذی‌المقدمه‌ای واجب شد آیا مقدمه‌اش واجب است یا نه؟ می‌گویند لا ریب و لا خلاف فی وجوبه العقلی، یعنی عقل می‌گوید مقدمه‌ی واجب، واجب است، اینکه شکی در آن نیست! إنما الکلام در اینکه آیا بین این وجوب عقلی و وجوب شرعی ملازمه است یا نه؟ یعنی آن شارعی که آمده این ذی‌المقدمه را واجب کرده همان شارع این مقدمه را هم واجب کرده یا نه؟ به وجوب شرعی، این محل نزاع است، آنهایی که می‌گویند مقدمه‌ی واجب، واجب نیست، می‌گویند مقدمه‌ی واجب غیر از وجوب عقلی وجوب دیگری به نام وجوب شرعی ندارد، آنهایی که می‌گویند مقدمه‌ی واجب، واجب است، می‌گویند مقدمه‌ی واجب علاوه بر وجوب عقلی وجوب شرعی هم دارد، لذا در وجوب عقلی مقدمه هیچ کس تردید ندارد. گفتند آقای رفته بود نجف شش ماه درس یکی از اصولی‌ها شرکت کرده بود، همین بحث مقدمه‌ی واجب بود، بعد از او سؤال کردند که چه بحثی می‌کنید؟

گفت اینها دارند بحث می‌کنند که اگر کسی بخواهد برود بالای پشت بام باید نردبان بگذارد یا نباید بگذارد؟ حُب نفهمیده بود بحث را، برای اینکه در مقدمه‌ی واجب، در وجوب عقلی‌اش که بحث نیست، عقل می‌گوید باید نردبان را گذاشت، می‌خواهیم ببینیم آیا این شارع که ذی‌المقدمه را واجب کرده، این مقدمه را هم به وجوب شرعی واجب کرده یا نه؟ پس بیان اول بر اینکه قاعده‌ی لاضرر در اینجا جریان ندارد این است که می‌گوئیم مقدمات در آن ضرر وجود دارد، وجوبش هم عقلی است و چون ما مقدمه‌ی واجب را واجب نمی‌دانیم، چون وجوب مقدمات وجوب عقلی است بنابراین اینجا لاضرر جریان ندارد. این وجه به نظر ما درست نیست و قاعده‌ی لاضرر هر تکلیف ضرری را نفی می‌کند، ایشان جواب دارد بآن قاعده نفی الضرر تنفی کلّ تکلیف ضرری، کان ذلك في نفس متعلّق تکلیف أو في مقدّماته، می‌خواهد این در متعلّق تکلیف باشد یا در مقدّمات تکلیف باشد. نکته توضیحی: مرحوم ایروانی اینجا اشاره‌ای به اینکه این مقدمه وجوب شرعی دارد یا نقلی نمی‌کند، فقط به نحو کلی می‌فرماید قاعده‌ی لاضرر هر تکلیف ضرری را اعم از اینکه این تکلیف در خود متعلّق باشد یا در مقدّمات، نفی می‌کند. و بعد می‌فرماید یکی از فرق‌های بین قاعده‌ی لاضرر و لا ضرر همین است، نکته‌ای است که من فقط در کلمات مرحوم ایروانی دیدم و جای دیگری هم این نکته را ندیدم و این فرق این است که در لاضرر اگر مقدمات علمی یک ذی‌المقدمه‌ای حرجی شد، اینجا می‌توانیم بگوئیم لاضرر آن مقدمات علمی را شامل نمی‌شود. اما در لاضرر می‌گوئیم لاضرر هر تکلیف ضرری را، چه ضرر در متعلّق باشد و چه در مقدمه باشد، چه مقدمه‌اش هم مقدمه‌ی علمی باشد و چه غیر علمی، مقدمات یا مقدمات علمیّه است، یعنی موجب علم برای انسان می‌شود و یا مقدّمات وجودیه است و موجب وجود ذی‌المقدمه می‌شود، مقدمات علمیّه مقدمه می‌شود برای علم به حصول ذی‌المقدمه و مقدّمات وجودیه آن اموری است که وجود ذی‌المقدمه بر او توقف دارد. ایشان می‌فرماید ما همین مقدار می‌توانیم بگوئیم در قاعده‌ی لاضرر اگر مقدمات علمیّه حرجی شد قاعده‌ی لاضرر در این مقدمات جریان پیدا نمی‌کند، قاعده‌ی لاضرر در جایی که خود تکلیف حرجی باشد جریان پیدا می‌کند، اما می‌فرماید ظاهراً این است که در مقدمات وجوبیه بین قاعده‌ی لاضرر و لا ضرر فرقی نمی‌کند. حالا ما فعلاً کاری به این بحث نداریم ولو اینکه این بحث هم خودش بحث مهمی است که آیا قاعده‌ی لاضرر در مقدمات علمیّه؛ یعنی اگر در یک جایی یک ذی‌المقدمه‌ای داریم برای علم به حصول این ذی‌المقدمه باید یک کارهایی را انجام بدهیم و اینها حرجی است، مثلاً فرض کنید ما برای اینکه علم پیدا کنیم به طرف قبله نماز خواندیم، باید به چهار طرف نماز بخوانیم، حالا اگر این به چهار طرف نماز خواندن حرجی باشد!

ایشان می‌گوید اینجا در جریان قاعده‌ی لاضرر در این مقدمات ما تردید داریم، لاضرر این مقدمات را شامل نمی‌شود، این مقدمات را شما باید انجام بدهید. من برای اینکه وضو بگیرم باید یک مقدار زیادی در این گرما راه بروم تا آب پیدا کنم، مقدمه‌ی وجودیه‌ی حرجی است و اینجا لاضرر جریان پیدا می‌کند و بر تو این تکلیف واجب نیست! اما حالا مرحوم ایروانی دیگر اشاره‌ای ندارند به اینکه شما چرا می‌گوئید لاضرر در مقدمات تکلیف هم جریان پیدا می‌کند اگر ما یک مقدمه‌ای برایش وجوب شرعی قائل نباشیم به چه دلیلی لاضرر جریان پیدا کند. مرحوم آقای خوئی (قدس سره) در کتاب مصباح الفقاهه جلد اول صفحه 439 می‌فرمایند اگر ما گفتیم مقدمه‌ی واجب وجوب شرعی دارد مسئله‌اش خیلی روشن است، لاضرر همان طوری که در ذی‌المقدمه می‌آید در مقدمه هم جریان پیدا می‌کند، اگر گفتیم مقدمه‌ی واجب وجوب شرعی دارد بحثی نیست، بحث می‌فرمایند اگر هم گفتیم مقدمه‌ی واجب فقط وجوب عقلی دارد باز لاضرر جریان پیدا می‌کند، به چه بیان؟ می‌فرمایند «فالتحقیق أن يقال إن أدلة نفی الضرر علی ما ذکرناه فی محلّه إنّما هو تنفی الحكم الناشئ من قبله الضرر» آن حکمی که ضرر از او ناشی شود این را نفی می‌کند «وإذا فكل حکم ضرری مرتفع فی عالم التشريع» هر حکمی که موجب ضرر بشود در عالم تشريع مرتفع است، «سواء أكان الحكم بنفسه ضرریاً أم كان الضرر ناشئاً من قبله»، بالأخره درست است که مقدمه وجوب عقلی دارد اما این وجوب دفع مثل مستلزم این می‌شود که ما برویم یک کار ضرری مرتکب شویم، کدام کار ضرری؟

این را باکتر من ثمن المثل بخریم، ولو وجوبش عقلی است، اما قاعده‌ی لاضرر می‌گوید هر حکمی که از قبل او یک ضرری به مکلف وارد شود برداشته می‌شود، اینجا هم الآن وجوب دفع المثل ولو من جهت خود متعلّق نه! من جهت اینکه باید برود أكثر من ثمن المثل بخرد یک ضرری به مکلف وارد می‌شود، این وجوب دفع اینجا برداشته می‌شود. یک وقت این است که ما می‌گوئیم لاضرر وجوب شراء المثل را برمی‌دارد، می‌گوئیم وجوب شراء المثل که عقلی است، چون فرض کردیم برای مقدمه‌ی واجب فقط

وجوبش عقلي است و وجوبش شرعي نیست، اگر وجوبش عقلي است به شارع چه ارتباطي دارد؟ مرحوم خوئي مي فرمايد ما مي گوئيم لاضرر مي گويد اين وجوب دفع المثل اگر در خود دفع مثل ضرر باشد برداشته مي شود، اگر در مقدمات همين وجوب دفع ضرر وجود داشته باشد، باز وجوب الدفع برداشته مي شود، وجوب الدفع كه يك عنوان شرعي را دارد. باز عبارت مرحوم آقاي خوئي متأسفانه يك مقداري رسا نیست؛ مي فرمايد «فوجب المقدمه و إن كان عقلياً إلا أنه إذا كان ضررياً مشمولاً لأدلة نفي الضرر» اما مشمول به ادله نفي ضرر مرادش اين نیست كه مستقيم لاضرر مي آيد وجوب شراء عقلي را برمي دارد، چون روشن است كه لاضرر نمي تواند به حكم عقلي دخالت كند، بلكه «بداهة أن الضرر هنا إنما نشأ من قبل حكم الشارع بوجوب ذي المقدمة» بالآخره اينجا ضرر از چه راهي آمده؟ چون شارع بر گردن من وجوب دفع مثل گذاشته، منم بخوام اين دفع مثل را انجام دهم بايد بروم بأكثر من ثمن المثل بخرم، پس خود اين وجوب موجب ضرر شد، اين بياني است كه ايشان دارند و لذا ايشان مي گويد در اينجا اين قاعده لاضرر جاري است، با اين توضيحي كه ما داديم، عبارت ايشان هم يك مقداري رسا نیست اين يك مطلب خوبي مي شود؛ قاعده لاضرر اينجا جاري است، قاعده لاضرر اين وجوب الدفع را برمي دارد نمي آيد وجوب الشراء را بردارد تا شما بگوئيد آن حكم حكم عقلي است.

تا اينجا يك بيان را ما ذكر كرديم ولو مرحوم ايرواني اين توضيحات و خصوصيات را نداد، با توضيحي كه مرحوم آقاي خوئي دادند و با اضافاتي كه ما داشتيم به نظر مي رسد كه قاعده لاضرر اين وجهي كه ذكر شده در مقدمات جريان ندارد، مانع از جريان قاعده لاضرر نمي شود. وجه دوم را ان شاء الله فردا بيان مي كنيم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1]. حاشية المكاسب (للإيرواني)، ج 1، ص 98.

[2]. «لا يخفى أن التمسك بإطلاق النصّ و الفتوى في مقابل قاعدة نفي الضرر الحاكمة على أدلة الأحكام الواقعية في غير محلّه فكأن المصنّف لا يرى المقام من موارد القاعدة فلعلّ ذلك لأجل أنه لا ضرر في متعلّق التكليف و هو دفع المثل حتى يرفع تكليفه بقاعدة نفي الضرر و إنّما الضرر في مقدّماته و هو شراء المثل بأزيد من ثمن المثل و يدفعه أن قاعدة نفي الضرر تنفي كل تكليف ضرري كان ذلك في نفس متعلّق التكليف أو في مقدّماته نعم في قاعدة نفي الحرج كلام و ذلك أيضاً فيما إذا كانت مقدّماته العلمية حرجية لا نفس التّكليف المشتبه و إنّ القاعدة هل ترفع تكليفاً كان الإتيان بمحتملاته عند الاشتباه حرجياً دون نفسه أو لا يرفع إلا تكليفاً كان متعلّقه حرجياً لكنّ الظاهر عدم جريان هذا الكلام فيما إذا كانت المقدمات الوجودية حرجية و كذلك في مثل المقام التي كانت المقدمات الوجودية ضرورية» همان.